

اعضای شورای اجتماعی محله آب و برق، در یک صبح زمستانی، برنامه متفاوتی اجرا کردند

پاکبانان محله، میهمان سفره محبت مردم

رضارباهی ادریک صبح سرد زمستانی، میدان ویلا حال و هوای متفاوتی داشت، همان جایی که سال هاست پاتوق صبحانه خوردن پاکبانان محله آب و برق است. این بار اما اعضای شورای اجتماعی محله، میزبان بودند تا با صبحانه ای ساده و صمیمی، قدردان دستانانی باشند که بی وقفه برای پاکیزگی شهر تلاش می کنند. در هفته های گذشته و پس از خرابی های به جامانده از روزهای اغتشاشات در مشهد، بار سنگین بازگرداندن چهره شهر بر دوش همین پاکبان ها بود. اکنون نیز باز نزدیک شدن به نوروز و افزایش حجم کاری نظافت شهری، مسئولیت این گروه زحمتکش شهرداری مشهد، دوچندان شده است؛ مسئولیتی که با قدردانی و احترام معنایی گرم تر پیدامی کند.

● مهمانی در پاتوق پاکبان ها

ساعت ۷ صبح سفره ای صمیمی در میدان ویلا پهن شده است. نان تازه، پنیر، تخم مرغ، خیار و گوجه در بسته های جداگانه بسته بندی شده است و به هر کدام از پاکبان ها داده می شود. میدان ویلا سال هاست پاتوق صبحانه خوردن پاکبان ها است. آن ها رأس ساعتی مشخص اینجاء و هم جمع می شوند؛ برای همین مکان مهمانی را اینجا انتخاب کرده اند و هیچ انتخابی هم از بین پاکبان ها صورت نگرفته است. محمود ثابت رئیس شورای اجتماعی محله آب و برق و یکی از دست اندرکاران این مهمانی صمیمی است. او به مامی گوید: در روزهای بعد از ناآرامی ها، کار پاکبان ها در محلاتی مانند

آب و برق که اغتشاش و خرابی در آن پررنگ بود، دوچندان شده بود. این عزیزان مجبور بودند شیفتهای بیشتری سرکار باشند و زحمت زیادی را متحمل شدند.

ثابت ادامه می دهد: قبل از اغتشاشات، چند بار برف سنگین در شهر بارید که باز هم زحمت بازگشایی کوچه و خیابان ها بر عهده پاکبان ها بود. از این بعد هم به روزهای نوروز نزدیک می شویم و باز هم زحمت زیباسازی کوچه و خیابان ها بر عهده پاکبان ها است؛ همه این موارد را که در نظر می گیریم، وظیفه خود می دانیم از پاکبان های زحمتکش به صورت ویژه قدردانی کنیم.

● شنیدن درد دل پاکبان ها

چیدمان بسته ها را خانم ها بر عهده گرفته اند. سحر دیبایی که هم عضو شورای اجتماعی محله آب و برق است و هم پیشنهاد

این صبحانه صمیمی از طرف او مطرح شده، به مامی گوید: ما امروز کنار پاکبان ها هستیم تا حرف و درد دل آن ها را بشنویم. شاید بشود گوشه ای از مشکلات آن ها را شنید و حل کرد. صبحانه خوردن یک بهانه است، بیشتر دوست داریم با افرادی که شب و روز کوچه و محله ما را نظافت می کنند، آشنا شویم.

لیلا عرفانی، یکی دیگر از اهالی است که در پهن شدن این سفره صمیمی نقش داشته است. او می گوید: در این جمع افرادی هستند که مشکلات ریز و درشت بسیاری دارند، از گرفتاری های مالی تا حق و حقوق کارگری. ما برخی از این مشکلات را یادداشت کرده ایم تا بتوانیم از طریق مسئولان به آن ها رسیدگی کنیم.

● این محبت برای ما قوت قلب است

سفره ای ساده اما صمیمی پهن شده است و پاکبان ها دور آن نشسته اند؛ مردانی که هر روز از ساعت ۴ صبح پیش از آنکه شهر بیدار شود، جاروبه دست می گیرند و کوچه ها را جان تازه می بخشند. مصطفی نوروزی یکی از آن ها است که با لبخند می گوید: خدا خیرشان بدهد؛ همین که به یاد ما هستند و قدر زحمات ما را می دانند، برایمان ارزشمند است. در خیلی از محله ها اصلا ما را نمی شناسند.

صالح قربانی، دیگر پاکبانی است که در این جمع حضور دارد. او میان نوشیدن جرعه ای چای، حرف های همکارش را ادامه می دهد و می گوید: گاهی یک «خسته نباشید» ساده برای ما قوت قلبی است که بفهمیم دیده می شویم؛ همین توجه ها خستگی را از تنمان بیرون می کند.



خبرنگار و نویسنده نوجوان محله حجاب
اولین گزارش را درباره شهید نسترن خسروی نوشت

پرنیا و دوست شهیدش

امید محله

● داستان های چه موضوعاتی دارد؟

بیشتر تخیلی می نویسم؛ به عنوان مثال داستانی نوشتم درباره دختر نامرتبی که هر بار در کوشوهایش را باز می کند، وارد دنیای دیگری می شود و لباس هایش با او صحبت می کنند.

● اهل خرید و مطالعه کتاب هم هستی؟

زیاد. از پنج سالگی عضو کتابخانه مسجد امام محمد باقر (ع) هستم و مرتب از آن کتاب می گیرم. علاوه بر این سالی دوبار همراه خانواده ام به باغ کتاب تهران می روم و از آنجا کتاب هایی که دوست دارم، می خرم.

● خبرنگاری را از کی شروع کردی؟

کلاس چهارم دبستان که بودم، اطلاعیه کلاس های خبرنگاری را در کانون دیدم و ثبت نام کردم.

● اولین گزارش خبرنگاری ات را در خاطر داری؟

بله. من یک دوست شهید دارم به نام نسترن خسروی. درس هایش خیلی خوب و اهل ورزش بود. او در یک حادثه تروریستی شهید شده است. وقتی خبرنگاری را شروع کردم، اولین گزارشم را درباره او نوشتم و خیلی از این نظر حس خوبی داشتم.

● به نظرت خبرنگاری چه جذابیت هایی دارد؟

کنجکاوی این کار را دوست دارم. خیلی از حقایق توسط خبرنگاران بر ملا می شود. ویرایش و باز نویسی مطلب واقعا برام جذاب است و از اینکه می بینم در این مسیر هستم، کیف می کنم.

● تا حالا داستان نویسی، خاطره ای برایت رقم زده است؟

بله. سال ۱۴۰۳، وقتی ورکشاپ ادبی، هنری و فرهنگی «از سوگ تا حماسه» کانون را شرکت کرده بودم. گفته بودند داستانی درباره کودکان غزه بنویسیم. آنجا داستان «آواز نیمه شب» را نوشتم اما در قسمت هایی از داستان گیر می کردم و نمی دانستم چه چیز بنویسم. گریه ام گرفته بود؛ با وجود این وقتی داستانم برای چاپ در کتاب «مرا بخوان» (مجموعه داستانک نویسنده های کودک و نوجوان کشور) برگزیده شد، خیلی خوشحال شدم و این از بهترین خاطراتم شد.



فهیمة شهری! پنج ساله بود که مادرش شب ها برایش قصه می گفت. یک شب پرنیا به مادرش گفت امشب می خواهم من برایت قصه بگویم. مادرش گمان می کرد همان قصه های قبل را تعریف می کند اما پرنیا قصه ای ساخته ذهن خودش را گفت. خیلی از شب های بعد هم این روال ادامه داشت و هر شب، او قصه ای جدید برای مادرش تعریف می کرد. حالا پرنیا منتظری کلاس هفتم است و چندین دفتر دارد که در آن ها قصه هایش را نوشته است. علاوه بر این دو تا از داستان های او با نام های «سارا» و «آواز نیمه شب» در مجموعه مشترک داستانک، چاپ شده است. این دانش آموز محله حجاب، خبرنگار فعال کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان نیز هست.

● نوشتن را از کی شروع کردی؟

پنج شش ساله بودم که مادرم، من را در کلاس های قصه گویی کانون پرورش فکری ثبت نام کرد. وقتی در کلاس سوم دبستان درس می خواندم، مربی کانون، من را به انجمن نویسندگان معرفی کرد. بعد هم خانم بهاره قانع نیا، مدیر کانون پرورش فکری شماره ۷، زمینه دیدارم با نویسنده هایی همچون داوود کوریمیان را فراهم کرد.

● اولین داستان هایی را که نوشتی، در خاطر داری؟

دو سه تا دفتر پر دارم که در آن ها داستان نوشته ام. حتی قبل از آن، وقتی خودم نوشتن بلد نبودم، داستان هایم را می گفتم و مادرم برایم می نوشت.